

# معمای کاتبی

در پرتو

## حکمت متعالیه

■ علی اصغر جعفری

کارشناس ارشد فلسفه و منطق

### طرح مسئله

معماهای منطقی، نقش مؤثری در نشان دادن رخنه‌ها و ناسازگاریهای موجود در یک نظام معرفتی دارند؛ بهمین دلیل یکی از شاخصهای پیشرفت علوم، طرح معماهای متنوع در آنهاست. رواقیان در طرح معماهای منطقی شهرواند و در دستیابی به قواعد منطقی نوین دارای توفیق بسیار هستند. دانشمندان مسلمان نیز نسبت به طرح و تحلیل معما اقبال فراوان کرده‌اند. منطقدانان، معماهای منطقی را مغالطه خوانده و تأمل در آنها را بمنزله مطالعه مسورد پژوهانه در شناخت مغالطه و اسباب آن تلقی کرده‌اند.

رواج بحث از معماهای منطقی، نشانه نضج و شکوفایی اندیشه منطقی است. طرح و ابداع پارادکسهای منطقی و توجه به آنها، یکی از ویژگیهای عمده منطقدانان دو بخشی قرن هفتم بعد است. در قرن هفتم علاوه بر طرح پارادکسهای منطقی که توسط پیشینیان کشف شده بود معماهایی نیز توسط منطقدانان این دوره در نقد و تحلیل آراء منطقی ابداع شده است. طرح معماهای منطقی از دو حیث مؤثر است: اولاً از جهت نشان دادن مواضع خلل در نظریات معرفتی و فلسفی - کلامی، ثانیاً از جهت افزایش در مهارت منطقی متعلمان.

### چکیده

ارائه گزارشی از انتقادات و نقد و بررسی آنها، نکات فراوانی را در روش‌شناسی و معرفت‌شناسی منطقدانان آشکار می‌کند. تأملات و ژرف‌نگریهای منطقدانان درباره نسبت و نقد قواعد استنتاجی مبتنی بر آن و نیز ارزیابی کارایی نسبت، بصورت‌های متفاوتی بروز می‌کند. نقدهای مفهومی به مفهوم‌سازی جدید می‌انجامد و نیز مثال نقضی بر قواعد استنتاجی، خود قواعد را تقویت کرده و در برخی موارد منجر به کشف قواعد جدید می‌شود. برخی از این انتقادات نیز در تاریخ منطقی بصورت معماهای منطقی مشهور می‌شوند و در سیر تاریخی خود، جوابها و انتقادات متعددی می‌یابند که صورت شبهه را تقویت می‌کنند مانند «معمای کاتبی». این انتقادات ناظر به مسائل و مشکلاتی مربوط به قلمرو نسبت هستند که اگر آن مسائل کشف شوند پژوهشهای قبلی، که خود مرهون مسائلی هستند، در یک خط و سیر پژوهشی استمرار می‌یابند. چنین پژوهشهایی در قالب تأملات و انتقادات منطقی، عملاً فوائد غیر قابل انکاری دارند.

### کلید واژه‌ها

معمای کاتبی؛	نسبت؛
عموم و خصوص مطلق؛	نقیض؛
امکان عام؛	امکان خاص؛
نسب اربعه؛	قطب‌الدین رازی؛
صدرالمতألهین؛	کاشف الغطاء.

۱. کاتبی این معما را بهمراه انتقادات دیگری، در مواجهه با قواعد منطقی منطقدانان مطرح کرده است و بعنوان سؤالاتی در مکاتبات بین او و خواجه نصیرالدین طوسی مطرح شده و خواجه نیز به این سؤالات کاتبی پاسخ داده است. این مجموعه سؤالات کاتبی که شامل چهار رساله است بنام «مطارحات منطقیة» معروف است.

### \* معماهای منطقی، نقش مؤثری در

نشان دادن رخنه‌ها و ناسازگاریهای

موجود در یک نظام معرفتی دارند؛

به‌همین دلیل یکی از شاخصهای پیشرفت

علوم، طرح معماهای متنوع در آنهاست.

باشد، بگونه‌ای که در قیاس (۱-۱) نشان داده می‌شود، مستلزم نتیجه محالی است:

قیاس (۱-۱)

هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص هم نیست.

هر چیز که ممکن بامکان خاص نیست ممکن بامکان عام است.

که صدق صغری ناشی از قبول قاعده فوق است و صدق کبری نیز قبلاً توضیح داده شد. پس نتیجه می‌گیریم:

• هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان عام است.

نتیجه قیاس بالا که به ساختار قیاس اقتراعی شکل اول است بعلت تناقض آشکار، کاذب و محال است. کاتبی پذیرش قاعده «نقیض الأعم، اخص» را با استفاده از قیاس شکل اول دیگری نیز، مستلزم امر محال می‌داند و می‌گوید: اگر قاعده فوق را بپذیریم مستلزم مقدمه دیگری می‌شود که اگر آن را صغرای قیاسی بدانیم که کبرای آن قبلاً ذکر شد، قیاس (۲-۱) تشکیل می‌شود:

قیاس (۲-۱)

هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص است.

هر چیزی که ممکن بامکان خاص است ممکن بامکان عام است.

که علت صدق صغری، قبول قاعده فوق است و علت صدق کبری نیز بنحو بدیهی آشکار است.

• هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان عام است.

و این نتیجه نیز کاذب و محال است. منشأ کذب این نتیجه مثل نتیجه قیاس قبلی، پذیرش قاعده فوق است؛ از اینرو کاتبی ادعا می‌کند که قاعده «نقیض عام اخص از نقیض خاص است» بنابر استدلال فوق کاذب است.<sup>۲</sup>

جواب: خواجه نصیرالدین طوسی در جواب این اشکال از برخی مسائل فلسفی کمک گرفته و می‌گوید: ممکن بامکان عام بر دو قسم است که هر دو آنها مانعة‌الخلو هستند و سلب چنین مفهومی، اگر بنحو اطلاق در نظر گرفته شود - بگونه‌ای که هر دو قسم را شامل شود -

برخی از معماهایی که در این آثار مورد توجه بوده است منشأ یونانی دارد مانند «پارادکس دروغگو» و برخی دیگر ابداع منطقدانان دویخسی است مانند «شبهه کاتبی در نقیض عام».

اصل شبهه از دبیران کاتبی است و خواجه نصیرالدین طوسی از اشکال مزبور پاسخی می‌دهد که آن پاسخ به مباحث فلسفی مربوط است و صدرالمتألهین نیز بدلیل پیوندی که اشکال از این ناحیه با مسائل فلسفی پیدا می‌کند آن را در زمره مباحث فلسفی اسفار بیان می‌کند.

در اینجا معمای کاتبی قزوینی در نقد قاعده «نقیض الأعم اخص» - که خواجه گفتاری در حل آن دارد و پس از خواجه نیز حکیمان در گشودن گره آن، تدبیرهای فراوانی کرده‌اند - بتفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد.

### ۱. تقریر کاتبی از معما

منطقدانان قائلند باینکه دو کلی که بین آندو، نسبت عموم و خصوص مطلق تحقق داشته باشد بین نقیض آندو مفهوم نیز، همین نسبت برقرار خواهد بود اما برعکس عین آندو؛ یعنی نقیض اعم، اخص می‌شود و نقیض اخص، اعم می‌باشد.

کاتبی در مقام انتقاد از این قاعده با بهره‌گیری از دو قیاس اقتراعی شکل اول بتقریر معمای خود می‌پردازد. او می‌گوید: لزومی ندارد که نقیض مفهوم عام مطلق، اخص از نقیض مفهوم خاص باشد و در توضیح بیان خود اینگونه ادامه می‌دهد: ما می‌دانیم که قضیه «هر ممکن بامکان خاص، ممکن بامکان عام است» قضیه‌ای صادق می‌باشد و صدق آن آشکار و بدیهی است. و نیز تصدیق می‌کنیم که قضیه «هر آنچه ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است» قضیه صادق است زیرا هر آنچه که ممکن بامکان خاص نیست یا واجب بالذات است و یا ممنوع بالذات؛ و هر کدام از ایندو، ممکن بامکان عام هستند.

بر اساس مطالب یادشده، وی قیاسهای خود را شکل می‌دهد و می‌گوید: اگر نقیض اعم از نقیض اخص، خاص

۲. کاتبی قزوینی و خواجه نصیرالدین طوسی، مطارحات منطقیه، ص ۲۸۴، «منطق و مباحث الفاظ»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰ ش.

بیرون از دو نقیض هستند. از اینرو خواجه معتقد است که در قیاس اولی که کاتبی اقامه کرده، حد وسط در آن تکرار نشده است؛ عبارت دیگر حد وسط در صغری «هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست، ممکن بامکان خاص نیست» بمعنایی است که از دو نقیض بیرون است، یعنی این معنا لایشرط از دو معنای امکان عام است؛ درحالیکه حد وسط در کبری «هر چیزی که ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است» بگونه‌ای است که شامل یکی از طرفین نقیض می‌شود یعنی همان معنای مانعة الخلو، بدون اینکه مانعة الجمع باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی در نقد و بررسی قیاس دومی که کاتبی اقامه کرده بود، نیز می‌گوید: صغرای این قیاس «هر چیزی که ممکن به امکان عام نیست، ممکن به امکان خاص است» کاذب است، زیرا این قضیه، عکس نقیض قضیه‌ای است که کبرای قیاس اول واقع شده بود یعنی: «هر چیزی که ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است»؛ درحالیکه عکس نقیض این قضیه، صغرای قیاس دوم نیست بلکه عکس نقیض آن عبارتست از: «هر چیزی که ممکن بامکان عام نیست، ممکن بامکان خاص نیست». و بدیهی است که منظور از امکان خاص در این قضیه، طرد شق ثالث است، یعنی همان معنایی که بیرون از دو نقیض است و نه آن چیزی که یکی از نقیضین را شامل می‌شود.

آنچه از فحوای کلام خواجه برمی‌آید اینست که از واجب و نیز از ممتنع، می‌توان امکان خاص را سلب کرد لکن لاشیء محض - بدلیل اینکه عدم محض است - زیر پوشش هیچ حکمی قرار نمی‌گیرد و این قسمت از پاسخ محقق طوسی، همان بخشی است که از آن صبغة فلسفی نمایان است.

نجم‌الدین کاتبی در جواب خواجه می‌گوید: مفهومی که خارج از دو طرف نقیض باشد و آن را به چیزی که ممکن بامکان عام نیست، تعبیر می‌کنید در واقع چیزی را شامل نمی‌شود و لذا حمل مفهومی بر آن بی‌معناست تا اینکه آن محمول، اخص از آن چیز باشد؛ بنابراین چگونه چیزی که ممکن بامکان خاص نیست اعم از آن می‌باشد؟ خواجه برای دومین بار به او جواب می‌دهد: چیزی که ممکن بامکان خاص نیست، هم بر چیزی که اساساً عدم است - و ما آن را به چیزی که ممکن به امکان عام نیست، تعبیر می‌کنیم -، قابل صدق است و هم بر چیزی که یکی

از طرفین نقیض را دربرمی‌گیرد، یعنی واجب بالذات و ممتنع بالذات، صدق می‌کند و منظور از «اهم بودن چیزی که ممکن بامکان خاص نیست»<sup>۳</sup> غیر از این نمی‌باشد.

این اشکال اخیر و پاسخ از آن نیز، از صبغة فلسفی برخوردار است؛ زیرا عطف توجه اشکال نظر به خبرپذیر نبودن امری است که مقابل جامع امکان عام بوده و خارج از دو طرف نقیض می‌باشد.

## ۲. تقریر قطب‌الدین رازی از معما

این قاعده و حکم کلی با یک مثال نقضی منتفی می‌شود و آن مثال امکان عام و امکان خاص است که بین این دو مفهوم، نسبت عموم و خصوص مطلق تحقق دارد ولی بین نقیض آندو یعنی لامکان عام و لامکان خاص، نسبت عموم و خصوص مطلق بنحو عکس برقرار نیست؛ چراکه در اینصورت مستلزم امر محال خواهد بود. زیرا اگر بین آندو نقیض، عکس عموم و خصوص مطلق وجود داشته باشد لازم می‌آید که لامکان خاص، اعم از لامکان عام باشد و بعلت ضرورت صدق بر جمیع افراد اخص، این قضیه صادق باشد: «هر لامکن به امکان عامی لامکن به امکان خاص است».

یک قضیه بدیهی - بعنوان کبرای قیاس - به قضیه فوق اضافه می‌کنیم: «هر چیزی که ممکن بامکان خاص نباشد (لامکن به امکان خاص) یا واجب است یا ممتنع» که هر دو مؤلفه، ممکن بامکان عام هستند. اگر این دو مقدمه را با هم ترکیب کنیم قیاس شکل اول (۳-۱) بدست می‌آید: قیاس (۳-۱)

هر لامکن بامکان عام لامکن بامکان خاص است.

هر لامکن بامکان خاص یا واجب است یا ممتنع.

∴ هر لامکن بامکان عام ممکن بامکان عام است.

**\* منطقدانان قائلند باینکه دو کلی که بین آندو، نسبت عموم و خصوص مطلق تحقق داشته باشد بین نقیض آندو مفهوم نیز، همین نسبت برقرار خواهد بود اما برعکس عین آندو؛ یعنی نقیض اعم، اخص می‌شود و نقیض اخص، اعم می‌باشد.**

این نتیجه در صورتی محقق است که «ما لیس بممکن عام»، نقیض ممکن عام باشد. در اینصورت اجتماع نقیضین لازم می‌آید که محال است.

لازمه این امر محال یکی از سه شق زیر است: صغرای قیاس، کبرای قیاس، نحوه تألیف بین آندو. کبرای قیاس بدیهی می‌باشد و لذا صدق آن واضح است. تألیف کبری و صغری از نوع شکل اول قیاس اقترانی حملی می‌باشد که بدیهی الانتاج است. پس ایندو، ملزوم اجتماع نقیضین نمی‌توانند باشند. بنابراین صغرای قیاس باعث امر محال (اجتماع نقیضین) شده است و ملزوم چنین لازمی است و از آنجائیکه کذب لازم موجب کذب ملزوم می‌شود، لذا صدق این قضیه «هر لاممکن باممکن عام، لاممکن باممکن خاص است» مخدوش است و نسبت بین ایندو مفهوم کلی، عموم و خصوص مطلق بنحو عکس نیست و این مستلزم خلاف فرض و مدعا (قاعده) است.

جواب: موضوع در کبرای قیاس: «هر لاممکن باممکن خاص امکان عام دارد» یا باعتبار معنای سلبی است و یا معنای عدولی آن مد نظر است.

اگر بمعنای سلبی باشد در اینصورت صدق کبرای قیاس مسلم نیست؛ زیرا معنای سلبی، حتی معدومات را هم شامل می‌شود یعنی موضوع در معنای سلبی بر معدوم هم صدق می‌کند؛ لذا حمل «ممکن عام بودن» بر چنین موضوعی نمی‌تواند حمل صادقی باشد چرا که ثبوت محمول بر موضوع در قضیه موجب، بنا بر قاعده فرعیه، مستلزم ثبوت موضوع است و اگر موضوع معنای سلبی داشته باشد این شرط محقق نیست لذا صدق کبری مخدوش می‌شود.

**\* تفاوتی که قضایای موجبه و سالبه بلحاظ موضوع با هم دارند زمینه این گفتار را فراهم آورده است که موضوع قضایای سالبه اعم از موضوع قضایای موجبه است، اعم از اینکه قضیه موجبه، محصله یا معدوله المحمول و یا سالبه المحمول باشد.**

و اگر بمعنای عدولی باشد در اینصورت صدق کبرای قیاس مسلم است اما حدوسط در چنین شرایطی بعینه

تکرار نمی‌شود در حالیکه تکرار حدوسط از شرایط انتاج هر قیاسی است؛ زیرا محمول در صغری بمعنی سلب است بدلیل اینکه نقیض امکان خاص فرض شده است و تناقض هم باعتبار معنای سلبی است و نه عدولی، در حالیکه «ما لیس بممکن خاص» که موضوع کبری است بمعنای عدولی آن مد نظر است و لذا حدوسط بیک معنا تکرار نشده است. پس نتیجه‌ای که منجر به اجتماع نقیضین می‌شود صادق نیست؛ لذا مستلزم محالی نمی‌باشد و ایراد یادشده وارد نیست.

این معما با تقریر یادشده، در نسبت بین نقیض مفاهیم عام و نقیض مفاهیم خاص نیز جاری است که با نمونه‌ای به توضیح آن می‌پردازیم:

بر اساس قاعده «نقیض الأعم أخص»، قضیه «هر لاشیء لانسان است» صادق است چرا که شیء اعم از انسان است و نقیض الأعم، اخص از نقیض الأخص می‌باشد. از سویی دیگر این قضیه نیز صادق است که «هر لانسائی یا واجب است یا ممکن یا ممتنع»، بعلت اینکه عالم واقع از این سه بیرون نیست. از تألیف این دو قضیه بنحو قیاس شکل اول نتیجه می‌گیریم: «هر لاشیء یا واجب است یا ممکن یا ممتنع». سپس یک کبرای مسلم را به نتیجه ضمیمه می‌کنیم و آن کبری اینست: «هر واجب یا ممکن یا ممتنع، شیء است»؛ زیرا هر ماهیتی شیء است. از تألیف این دو قضیه نیز بنحو قیاس شکل اول نتیجه می‌گیریم: «هر لاشیء شیء است» و این اجتماع نقیضین و محال است.<sup>۴</sup> جواب: حدوسط در قیاس دوم تکرار نشده است؛ زیرا افراد واجب، ممکن و ممتنع در کبرای قیاس دوم، بعنوان شیء در نظر گرفته شده‌اند و در غیر اینصورت حمل شیئیت بر آنها صادق نبود. و روشن است که واجب، ممکن و ممتنع که در صغرای قیاس دوم «لاشیء بودن» بر آنها حمل شده، بعنوان افراد لاشیء فرض شده‌اند و الا چنین حکمی صادق نبود.

بعبارت دیگر اگر این سه مؤلفه - آنچنانکه مقتضای صغرای قیاس است - مشمول «لاشیء» باشند، کبرای قیاس کاذب است؛ زیرا در اینصورت حکم به شیئیت، بر همه افراد سه مؤلفه صحیح نیست. و اگر از این سه مؤلفه، آنچه که «شیء» است، مراد باشد صغرای قیاس کاذب است؛ زیرا در اینصورت حکم به لاشیء بودن بر آنها

۴. قطب‌الدین رازی، شرح المطالع، انتشارات کتبی، چاپ سنگی، ص ۵۵ و ۵۶.

لیکن مزاحم راه اوست و طی طریق عقلی نیازمند آرایش و پالایش راه از اینگونه موانع است.

**\* پدیدایش دو نوع مجموعه عمومی و مجموعه تهی در نظریه نسب، منطقدانان مسلمان را به سمت احکام جدلی الطرفین عقل رهنمون شد و از اینجهت بود که نظریه نسبت - لااقل در بُعد نقیض کلیات - مورد تردید قرار گرفت.**

تفاوتی که قضایای موجه و سالبه بلحاظ موضوع با هم دارند زمینه این گفتار را فراهم آورده است که موضوع قضایای سالبه اعم از موضوع قضایای موجه است، اعم از اینکه قضیه موجه، محصله یا معدولة المحمول و یا سالبه المحمول باشد. مراد از اینکه موضوع سالبه اعم از موضوع موجه است این است که سلب از آنجهت که سلب است، مقتضی تحقق شیئی نیست که سلب می شود یا سلب از آن واقع می شود، و عدم از آنجهت که عدم است اقتضای تحقق موضوع در خارج را ندارد، بلکه می تواند از موضوعی که هیچگونه ثبوت و تحقق در خارج ندارد، از همان جهت که ثبوت ندارد، سلب گردد.

تلازم بین اعم بودن موضوع سالبه از موجه با تزلزل در احکام منطقی باین شرح است که براساس اعم بودن سالبه، برای موضوع موجه یک فرد و برای موضوع سالبه دو فرد تصور می شود. از طرفی دیگر نقیض مفاهیم عامه مانند مفهوم شیء، معلوم، ممکن عام، مفاهیمی هستند که هیچ مصداقی ندارند. لاشیء، نقیض شیء، و لامعلوم، نقیض معلوم، و لاممکن عام، نقیض ممکن عام است. ممکن عام شامل واجب و ممکن خاص می شود. و نقیض آن که لاممکن عام است مصداق ندارد.

دو مسئله فوق - اعم بودن موضوع سالبه از موضوع موجه و همچنین مصداق نداشتن نقیض مفاهیم عامه - بعضی از قواعد منطقی را متزلزل می کند و بعنوان معضل، مزاحم سالک کوی حق مطرح می شود. در منطق این مسئله بحث می شود که سالبه بانثناء

صحیح نخواهد بود. و اگر این سه مؤلفه در صغری مشمول «لاشیء» باشند و در کبری مخصوص آنچه که شیء هستند، در اینصورت حدوسط در کبری قیاسی که شکل اول است، از حدوسط در صغری چنین قیاسی اخص خواهد بود. و می دانیم که شکل اول با چنین شرایطی منتج نیست چون با شرط کلیت کبری آن منافات دارد.

### ۳. تقریر کاشف الغطاء از معما

«هر آنچه که نقیض اعم بر آن صدق کند نقیض اخص نیز بر آن صدق می کند». صدق این قضیه از خود قاعده برمی آید و مفاد قاعده، صدق این قضیه را نیز در پی دارد: «هر آنچه که نقیض اخص بر آن صدق می کند مستلزم صدق نقیض اعم بر آن نیست». از تألیف این دو قضیه، نتیجه محالی لازم می آید: «هر آنچه نقیض اعم بر آن صدق می کند، مستلزم صدق نقیض اعم بر آن نیست». نظیر این قیاس در دو نمونه زیر نیز بنحو قیاس شکل اول منجر به اجتماع نقیضین می شوند:

قیاس (۱-۴)

هرگاه روز موجود باشد نور نیز وجود دارد.

هرگاه نور موجود باشد مستلزم وجود روز نیست.

∴ هرگاه روز موجود باشد مستلزم وجود روز

نیست. (اجتماع نقیضین)

قیاس (۱-۵)

هر آنچه انسان بر آن صادق باشد حیوان نیز بر آن صادق است.

هر آنچه حیوان بر آن صادق باشد مستلزم صدق انسان بر آن نیست.

∴ هر آنچه انسان بر آن صادق باشد مستلزم صدق

انسان بر آن نیست. (اجتماع نقیضین)<sup>۵</sup>

جواب: کبری قیاس در هر سه مورد یادشده در اشکال کاذب است؛ زیرا در قیاس اول با صدق نقیض اخص، ممکن است نقیض اعم نیز صادق باشد. در قیاس دوم نیز ممکن است به هنگام وجود نور، روز نیز موجود باشد همچنانکه به هنگام طلوع خورشید چنین است. همچنین در قیاس سوم بعضی از آنچه که حیوان بر آن صادق است مستلزم صدق انسان بر همان چیز هم می باشد.

### ۴. تقریر صدرالمتألهین شیرازی

برخی موانع برای سالک بسوی خداوند وجود دارد که گرچه از امور جزئی بوده و مطلب عمیقی را در بر ندارد،

۵. علی کاشف الغطاء، نقد الآراء المنطقية وحل مشکلاتها، ص ۵۷۶.

موضوع، صادق است و موجب بانتفاء موضوع صادق نیست و لیکن منطوق، مبانی فلسفی این مسئله را بعهده نمی‌گیرد؛ لذا ملاصدرا در بحث استلزام احکام سلبی به موضوع و محمول، در مقام تأمین ابعاد فلسفی این مسئله، پس از طرح مباحث مربوط به امتیاز قضایای موجبه و سالبه بحسب موضوع و محمول، به نقل و نقد برخی از اشکالات وارد بر محصول این امتیاز می‌پردازد. از جمله آنها اشکالی منطقی است که از ناحیه اعم بودن موضوع قضایای سالبه از موجبه و صدق سالبه بانتفاء موضوع بوجود می‌آید.

عباراتی که صدرالمتألهین در اسفار<sup>۶</sup> بکار می‌برد نظیر عباراتی است که قدما در آثارشان بکار برده‌اند و اینگونه اقتباس در آثار صدرالمتألهین فراوان است و او خود نیز در شرح اصول کالی بر این شیوه تألیف تصریح کرده و می‌گوید: «مطالبی را که می‌نویسد اگر قبل از او با عباراتی رسا رقم خورده باشد نقل می‌کند و در مواردی که خود نظر ممتازی داشته باشد در پایان ذکر خواهد کرد» و البته کمتر مسئله‌ای است که با مبانی استوار حکمت متعالیه او چهره نوینی نیابد.

ملاصدرا که با دیدگاه ژرف خود بسیاری از مسائل منطقی - فلسفی را متحول ساخته است با تحلیل اشکال فوق به چهار مقدمه زیر تقریر جدیدی ارائه کرده است:

مقدمه نخست: «هر چه ممکن بامکان خاص است ممکن بامکان عام نیز می‌باشد» و دلیل این قاعده منطقی، نسبت عموم و خصوص مطلق است که بین امکان خاص و امکان عام برقرار است.

مقدمه دوم: «هر چه ممکن بامکان خاص نیست ممکن بامکان عام است». دلیل این مقدمه آن است که هر چه ممکن بامکان خاص نیست یا واجب و یا ممتنع است، اگر واجب باشد مشمول امکان عام وجودی، و اگر ممتنع باشد، مشمول امکان عام عدمی خواهد بود.

مقدمه سوم: هرگاه بین دو امر نسبت عموم و خصوص مطلق باشد، نقیض خاص مطلق در قیاس با نقیض عام مطلق، اعم مطلق، و نقیض عام در قیاس با نقیض خاص، اخص مطلق می‌باشد.

مقدمه چهارم: از انضمام مقدمه اول با مقدمه سوم بدست می‌آید: «هر چه ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص نیز نمی‌باشد»؛ زیرا لاممکن عام و لاممکن خاص، نقیض ممکن عام و ممکن خاص می‌باشند، و

نسبت عموم و خصوص ممکن عام و ممکن خاص، با نسبت عموم و خصوص نقیض آنها متعکس است.

نتیجه: از ضم مقدمه چهارم به مقدمه دوم، نتیجه‌ای که در اشکال مورد نظر است، بدست می‌آید:

#### قیاس (۶-۱)

هر چه ممکن بامکان عام نیست، ممکن بامکان خاص نمی‌باشد.

هر چه ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است.

هر چه ممکن بامکان عام نیست، ممکن بامکان خاص است.

و این نتیجه چیزی جز تناقض نیست.

از راه دیگری نیز می‌توان عکس نقیض موافق مقدمه دوم را که عبارت است از: «هر چه ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص است»، بعنوان صغری در قیاسی قرارداد که کبرای آن مقدمه اول باشد و قیاس به اینصورت شکل گیرد:

#### قیاس (۷-۱)

هر چه ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص است.

هر چه ممکن بامکان خاص است ممکن بامکان عام است.

هر چه ممکن بامکان عام نیست ممکن بامکان خاص است.

و این نتیجه نیز چیزی جز تناقض مستحیل نیست.

ملاصدرا پس از تقریر اشکال، در مقام جواب از آن نیز

باقتباس از خواجه طوسی، میرداماد و قطب‌الدین شیرازی به نقد و بررسی جوابهای ارائه شده می‌پردازد. میرداماد و همچنین صاحب کتاب درةالتحاج، هر کدام از اشکال مزبور بغیر از پاسخ خواجه نصیرالدین طوسی جواب می‌دهند.

محور اصلی اشکال بر دو مقدمه اول و دوم آن استوار است، زیرا در این اشکال از انضمام عکس نقیض یکی از دو مقدمه با مقدمه دیگر دو قیاس تشکیل می‌شود که هر یک از آن دو نتیجه‌ای تناقض‌آمیز دارد.

پاسخی که محقق طوسی از اشکال یاد شده داد، متوجه عکس نقیضی است که از دو مقدمه گرفته می‌شد، ولیکن جوابی که میرداماد و قطب شیرازی از اشکال می‌دهند، متوجه مقدمه دوم است و اگر مقدمه دوم

۶. اسفار، ج ۱، صص ۳۷۰ تا ۳۷۸.



خداشده‌دار شود، هر دو قیاسی که در اشکال ذکر شده است آسیب خواهند دید، زیرا قیاس اول، از عکس نقیض مقدمه اول با مقدمه دوم، تشکیل می‌شود و قیاس دوم از مقدمه اول با عکس نقیض مقدمه دوم؛ یعنی در هر دو قیاس، مقدمه دوم حضور دارد با این تفاوت که حضور آن در قیاس اول بطور مستقیم، و در قیاس دوم از طریق عکس نقیض آن می‌باشد.

مقدمه دوم که در پاسخ میرداماد محل اشکال می‌باشد اینستکه «هر چه ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است».

میرداماد در بطلان مقدمه فوق می‌گوید: امکان عام که در این مقدمه آمده است دارای دو اصطلاح است، یکی از دو اصطلاح نزد خواص و محققین است و دیگری اصطلاح اکثری و متوسطین می‌باشد.

باشد، امکان عام سلب ضرورت وجود می‌کند. مقدمه دوم - همانگونه که بنابر اصطلاح اول در امکان عام ناتمام است - بنابر اصطلاح دوم نیز قابل دفاع نبوده و مخدوش است. در اصطلاح اول، امکان عام شامل واجب و ممکن خاص می‌شد و ممتنع زیر پوشش امکان عام قرار نمی‌گرفت، و چیزی که ممکن بامکان خاص نبود، می‌توانست ممتنع باشد. و بهمین دلیل این مقدمه که «هر چه ممکن خاص نباشد ممکن عام است» مورد خدشه قرار می‌گرفت.

در اصطلاح دوم با آنکه ممکن عام شامل ممتنع نیز می‌شود، اشکال همچنان باقی است؛ یعنی قاعده براساس اصطلاح دوم نیز تام نیست زیرا ممتنع و همچنین واجب، که ذیل امکان عام - باصطلاح دوم - قرار می‌گیرند می‌توانند دارای دو معنا باشند:

**\* در منطقی این مسئله بحث می‌شود که سالبه بانتفاء موضوع، صادق است و موجهه بانتفاء موضوع صادق نیست و لیکن منطق، مبانی فلسفی این مسئله را بعهدہ نمی‌گیرد؛ لذا ملاصدرا در بحث استلزام احکام سلبی به موضوع و محمول، در مقام تأمین ابعاد فلسفی این مسئله، پس از طرح مباحث مربوط به امتیاز قضایای موجهه و سالبه بحسب موضوع و محمول، به نقل و نقد برخی از اشکالات وارد بر محصول این امتیاز می‌پردازد.**

اول: در معنای واجب و ممتنع فقط یکی از دو ضرورت وجود و عدم اخذ می‌شود و در اینصورت واجب چیزی است که وجود آن ضروری است و ضرورت عدم بر آن «بشرط لا» است، باین معنا که عدم، برای آن نباید ضروری باشد. برای ممتنع نیز عدم، ضروری است و ضرورت وجود آن «بشرط لا» می‌باشد باین معنا که فقط عدم برای آن ضروری بوده و وجود نباید برای آن ضروری باشد. در اینصورت آنچه که ممکن خاص نیست، سه مصداق می‌تواند داشته باشد: اول) واجب، که فقط ضرورت وجود دارد. دوم) ممتنع که فقط ضرورت عدم دارد. سوم) چیزی که ضرورت هر دو طرف را - یعنی ضرورت وجود و عدم - داراست. و قسم سوم که ضرورت دو طرف وجود و عدم را دارد نمی‌تواند ذیل امکان عام قرار گیرد، زیرا امکان عام سلب ضرورت طرف غیر واقع را دارد. و در قسم سوم هر دو طرف وجود و عدم بنحو

ممكن عام در اصطلاح نخست چیزی است که عدم آن ضرورت ندارد، اعم از اینکه وجود آن ضرورت داشته باشد و یا وجود نیز برای آن ضروری نباشد. قضیه‌ای که متصف بامکان عام است یا مرکبه است و یا بسیطه، و در هر صورت یا امکان جهت قضیه است و یا محمول قضیه می‌باشد.

براساس اصطلاح اولی که در مورد امکان عام وجود دارد مقدمه دوم باطل است، زیرا مقدمه دوم اینستکه «هر چه ممکن بامکان خاص نباشد ممکن بامکان عام است» و حال آنکه مطابق با این اصطلاح ممتنع نیز از دایره امکان عام خارج است؛ یعنی ممتنع با آنکه ممکن بامکان خاص نیست ممکن بامکان عام نیز نمی‌باشد.

اصطلاح دومی که برای امکان عام وجود دارد، همان معنای مشهور است و امکان عام در این اصطلاح، سلب ضرورت مخالف قضیه است و قضیه اگر موجهه باشد، امکان عام سلب ضرورت عدم می‌نماید و اگر سالبه

ضرورت مفروض هستند، و در ظرف این فرض هیچ طرف غیر واقعی برای آن متصور نیست.

خروج قسم سوم از تحت عنوان امکان عام نشان می‌دهد که برخی از اموری که تحت عنوان امکان خاص قرار ندارند ذیل عنوان امکان عام نیز قرار نمی‌گیرند، و بدین ترتیب بطلان مقدمه اول - که مدعی ممکن عام بودن همه اموری است که تحت عنوان امکان خاص قرار ندارند - آشکار می‌شود.

• طرح مسائلی از دو جهت مسأله است: اولاً از جهت نشان دادن مواضع مختلفی در نظریات معرفتی و فلسفی - کلامی، ثانیاً از جهت افزایش در مهارت منطقی متعلمان.

دوم: در معنای واجب و ممتنع، ضرورت یکی از دو طرف بگونه‌ای لابلشروط نسبت به ضرورت و یا عدم ضرورت طرف دیگر اخذ می‌شود. در اینصورت برای ممتنع دو فرد تصور می‌شود: اول، امری که ضرورت عدم داشته و طرف مقابل یعنی وجود، برای آن ضرورت ندارد، و البته این قسم از ممتنع تحت عنوان امکان عام قرار می‌گیرد. دوم، امری که ضرورت عدم داشته و طرف مقابل یعنی وجود نیز برای آن ضروری است و این قسم از ممتنع نمی‌تواند تحت عنوان امکان عام قرار گیرد؛ زیرا ممکن عام امری است که ضرورت طرفی که برای آن واقع نیست سلب شود و این قسم از ممتنع طرفی ندارد که برای آن واقع نباشد، بلکه هر دو طرف - بنا بر فرض - برای او ضروری هستند و چیزی که دو طرف برای آن ضروری است نمی‌تواند مصداقی برای ممکن عام شود و چون این قسم از ممتنع نمی‌تواند تحت عنوان امکان قرار گیرد، پس مقدمه دوم، که از امکان عام همه اموری خبر می‌دهد که ممکن بامکان خاص نیستند، ناتمام است.

بنابراین، مقدمه دوم - بر مبنای هر دو اصطلاحی که درباره امکان عام وجود دارد و براساس هر دو معنای بشرط لا و لابلشروطی که برای ممتنع در نظر گرفته می‌شود - باطل بوده و راهی برای تصویر صحیح و سالم آن وجود ندارد. قطب شیرازی نظیر میرداماد، اعتراض خود را متوجه مقدمه دوم کرده و آن را با ماهیت من حیث هی نقض کرده

است، زیرا مقدمه دوم اینستکه «هر چه ممکن بامکان خاص نیست، ممکن بامکان عام است» و حال آنکه ماهیت من حیث هی تنها از ذات و ذاتیات خود بهره‌مند است، و هیچیک از لوازم خارجی و ذهنی در حريم ذات آن راه ندارد. بعبارت دیگر نه وجود و نه عدم، و نه کثرت و نه وحدت، و بالاخره نه امکان خاص و نه امکان عام بر آن صادق نیست، پس ماهیت من حیث هی واقعی است که با آنکه مصداق از برای ممکن خاص نیست، مصداق ممکن عام نیز نمی‌باشد.<sup>۷</sup>

صدرالمتألهین پاسخ قطب شیرازی را تام نمی‌داند و نقض او را غیر مرضی می‌خواند، زیرا مراد از ممکن عام بودن هر چیزی که غیر ممکن خاص است بلحاظ رتبه ذات آن چیز نیست بلکه بلحاظ واقع و خارج است؛ چه اینکه بلحاظ واقع، هر ماهیت یا موجود و یا معدوم است، و خلوق ماهیت در مقام ذات از وجود و عدم و یا از امکان عام و خاص، مانع از اتصاف آن به یکی از این امور بلحاظ واقع نیست.

#### ۵. تقریر مختار

پیدایش دو نوع مجموعه عمومی<sup>۸</sup> و مجموعه تهی<sup>۹</sup> در نظریه نسب، منطقدانان مسلمان را به سمت احکام جدلی الطرفین عقل رهنمون شد و از اینجهت بود که نظریه نسبت - لااقل در بُعد تقیض کلیات - مورد تردید قرار گرفت. در بستر چنین شرایطی شارحان برای انکار قاعده «تقیض الأعم أخص» دست به دامن استدلال منسوب به کاتبی قزوینی شدند. بیان آنها چنین است: اگر تقیض اعم، اخص از تقیض اخص باشد، اجتماع تقیضین لازم می‌آید، بطلان لازم موجب بطلان ملزوم است. اثبات ملازمه: ممکن خاص اخص از ممکن عام است، حال اگر تقیض اعم، اخص باشد این سخن درست خواهد بود: «هر چیزی که ممکن عام نباشد ممکن خاص نیست»، درحالیکه یک قضیه صادق داریم: «هرچه که ممکن خاص نباشد ممکن عام است»؛ زیرا هر چه که ممکن خاص نباشد یا واجب است یا ممتنع، که هر دو ممکن عام هستند. بنابراین قیاس (۸-۱) با چنین مقدماتی تشکیل می‌شود:

قیاس (۸-۱)

هرچه که ممکن عام نباشد، ممکن خاص نیست.

۷. درة التاج، ص ۳۲۱.

8. Universal class. 9. empty class.



هرچه که ممکن خاص نباشد، ممکن عام است.  
 . هرچه که ممکن عام نباشد، ممکن عام است.  
 است. (اجتماع نقیضین)

درحالیکه کاربرد فراگیر امکان عام، مفهوم ناممکن را هم در برمی‌گیرد ولی باز شبیه برطرف نمی‌شود. سر این امر این است: چنین احکامی که ناشی از وجود مجموعه تهی در ضمن هر مجموعه‌ای و بویژه مجموعه‌های کلی است فقط تناقض ظاهری دارند؛ زیرا به جملات - ظاهراً متناقض - در زبان طبیعی می‌انجامند. از قبیل: «غیر شیء، شیء است». و «غیر ممکن بامکان عام، ممکن بامکان عام است». علت تناقض‌نمایی اینگونه مثالها اینستکه از جنبه مصداقی آنها غفلت شده و صرفاً به بُعد لفظیشان توجه گردیده است.

آراء گوناگونی برای حل این مثالها ارائه شده است. برخی بستیزه با خرد برخاسته و اجتماع نقیضین را ممکن دانسته‌اند و برخی دیگر از پذیرش پاره‌ای قواعد و بویژه قانون یادشده سر باز زده‌اند. عملاً هم نمی‌توان در منطق اسلامی با قبول مجموعه کلی، قاعده فوق را اثبات کرد؛ چراکه نمی‌توان از برهان خلف بهره گرفت.

توضیح مطلب: قضیه سالبه و قضیه معدولة‌المحمول از نظر ساختار زبانی با همدیگر متفاوتند. از نظر زبان‌شناسان و فیلسوفان، قضیه «ب غیر ج است» اخص از قضیه «ب ج نیست» می‌باشد؛ زیرا صدق اولی مستلزم وجود مصادیق «ب» است یعنی مجموعه مصادیق «ب» نباید تهی باشد؛ درحالیکه صدق دومی مستلزم وجود مصادیق «ب» نیست.

عده‌ای استدلال مبتنی بر چنین تمایزی را پذیرفته‌اند؛ درعین حال برای پرهیز از تناقض مذکور، کلیات را شامل امور عامه و نقیض‌های آنها ندانسته و بشکل زیر استدلال کرده‌اند:

شناخت نقیضهای امور عامه، فایده چندانی ندارد زیرا هیچ قضیه‌ای در علوم فلسفی نیست که موضوع یا محمولش نقیض امور عامه باشد و منطق هم ابزار چنین علمی است؛ پس لزومی ندارد که منطقدانان، قواعد امور عامه را بررسی کنند. علاوه بر آن وارد کردن آنها در مباحث چنین علمی دست‌بندی را مختل خواهد کرد که رفع همین اختلال تلاش فراوانی را می‌طلبد.<sup>۱۰</sup>

## ۶. سخن پایانی

نظریهٔ نسبی که ارسوی و کاتبی قزوینی پایه‌ریزی کرده‌اند همهٔ کلیات را - بدون استثناء - در برمی‌گرفت. از اینرو تحول این نظریه توسط خود قزوینی و شارحان، مشکل مجموعهٔ کلی و متمم - مجموعهٔ تهی - را بر ملا کرد. بزودی معلوم شد که برخی از کلیات تحت هیچکدام از نسبتهای چهارگانه قرار نمی‌گیرند. این امر یا از این جهت بود که تعاریف آغازینشان جامع نبوده و یا از این جهت که این قوانین نقیضها را در بر نمی‌گرفتند. همین امر قطب رازی را بر آن داشت که پس از ارجاع نسب بین کلیات به چهار نسبت (نسب اربعه)، ملاحظه زیر را بیافزاید:

• نظریهٔ نسبی که ارسوی و کاتبی قزوینی پایه‌ریزی کرده‌اند همهٔ کلیات را - بدون استثناء - در برمی‌گرفت. از اینرو تحول این نظریه توسط خود قزوینی و شارحان، مشکل مجموعهٔ کلی و متمم - مجموعهٔ تهی - را بر ملا کرد.

این تقسیم خالی از اشکال نیست؛ زیرا بدون تردید «امکان عام» و «نقیض شئیت» دو مفهومند که متباین نیستند و الا باید در بین خودشان تباین جزئی برقرار باشد. دو مفهوم مساوی هم نیستند، چون آندو بر هیچ چیزی صدق نمی‌کنند. عموم و خصوص مطلق هم بینشان حاکم نیست، چون عین عام می‌تواند با نقیض خاص صدق کند ولی نقیض یکی از ایندو نمی‌تواند با عین دیگری صدق کند. نسبت آنها عموم و خصوص من وجه هم نیست، زیرا هیچکدام از آندو با نقیض دیگری صدق نمی‌کند.<sup>۱۱</sup>

کلیه‌هایی که در این بحث بدانها اشاره شد - شئیت و امکان عام - بیشترین مصادیق را دارا هستند؛ یعنی همهٔ افراد را در برمی‌گیرند و از همینروست که امور عامه خوانده می‌شوند.<sup>۱۲</sup> در نظریه جدید مجموعه‌ها نیز آنها را مجموعه، کلی یا فراگیر و نقیضشان را مجموعهٔ تهی می‌خوانند.

\* \* \*

۱۰. میرسید شریف جرجانی، حاشیه علی شرح الشمسیه، ص ۳۰۳ و ۳۰۴، شروح و حواشی الشمسیه، نشره الکردی، القاهرة، ۱۹۰۵م.  
 ۱۱. قطب‌الدین رازی، شرح المطالع، پیشین، ص ۴۹.  
 ۱۲. همان، ص ۵۰ تا ۵۳.